



## «گر جهان‌گوش» یا «گر چهارگوش»؟

(پیشنهادی دربارهٔ تصحیح یک نام‌جای در شاهنامهٔ فردوسی)

چنگیز مولایی (دانشگاه تبریز)

تقدیم به محمود امیدسالار

در شاهنامهٔ فردوسی، در ذکر اخبار فریدون، آمده است که چون فریدون پادشاهی را به دست آورد و ویرانی‌های حاصل از دژپادشاهی هزار سالهٔ ضحاک را آباد کرد و آثار و نشانه‌های بیدادِ شاهِ اژدهافش را از پهنهٔ گیتی سترد و جهان را به سانِ بهشتی بیاراست، آنگاه

از آمل گذر سوی تمیشه کرد      نشست اندر آن نامور بیشه کرد

کجا کر جهان‌گوش خوانی همی      جزین نیز نامش ندانی همی

(شاهنامه، چاپ خالقی مطلق، ج ۱، ص ۹۲، ابیات ۴۴-۴۵)

معنای حاصل از این دو بیت به‌ویژه تصریح خود فردوسی در مصراع دوم بیتِ ثانی تردیدی بر جای نمی‌گذارد که در مصراعِ اوّل بیتِ دوم، «کر جهان‌گوش» باید نامی باشد که بر محلّ اقامت فریدون اطلاق می‌شده است. مع‌هذا، پژوهشگران دربارهٔ نام‌جای بودنِ «کر جهان‌گوش» و تشخیص و بازشناسیِ املائی اصلی و ضبط دقیق آن اختلاف نظر دارند. ضبط این نام‌جای در هشت دستنویس مورد استفادهٔ استاد خالقی مطلق در تصحیح و

پیرایش دفتر اول شاهنامه همچنین در دستنویس‌های سن ژوزف و سعدلو، که هر دو سال‌ها پس از انتشار این دفتر شناخته شدند، و نیز در دستنویس وین (به شماره MIXT 387، مورخ ۸۸۲)، که ظاهراً، به دلیل خویشاوندی نزدیک آن با دستنویس لیدن (مورخ ۸۴۰)، حتی در ردیف دستنویس‌های فرعی شاهنامه قرار نگرفته و جز در موارد بسیار نادر و استثنایی بدان مراجعه نشده است، به شرح زیر است:

ف (فلورانس، مورخ ۶۱۴): کر (یا کز) جهان‌گوشه؛

س (استانبول، مورخ ۷۳۱)، ل<sup>۲</sup> (دستنویس دوم لندن، مورخ ۸۹۱): کر جهان‌کوس؛

ل<sup>۱</sup> (لندن، مورخ ۶۷۵) و دستنویس وین (مورخ ۸۸۲): کز جهان‌گوش؛

ق<sup>۲</sup> (دستنویس دوم قاهره، مورخ ۷۹۶)، ب (برلین، مورخ ۸۹۴): کز جهان‌کوس؛

سن ژوزف: کز جهان‌جوش؛

ق<sup>۱</sup> (قاهره، مورخ ۷۴۱)، سعدلو: از جهان‌گوش؛

و (واتیکان، مورخ ۸۴۸): از جهان‌کوس

گونه مورد بحث کر جهان‌گوش در شاهنامه طبع فوللرس (همسان با ضبط دستنویس‌های ق<sup>۲</sup>، ب) به صورت کز جهان‌کوس آمده است. پاول هرن (Horn, 1903: 176)، در یادداشت کوتاهی، این قرائت را غیرمحمول دانسته و اظهار کرده است تصوّر اینکه «کوس» در اینجا نام محلّ اقامت فریدون باشد تنها بر این قول فرهنگ‌های فارسی مبتنی است که «کوس (یا کوسان) نام قصبه‌ای در مازندران است»، در حالی که این نام به اصل اوستایی *varəna čaθru.gaoša* بر می‌گردد. بنا بر این، مصراع اول بیت دوم را باید به صورت کجاگر چهرگوش خوانی همی تصحیح کرد و گر چهرگوش را صورت فارسی نام یادشده اوستایی به شمار آورد.

منشی‌زاده (Monchi-Zadeh 1975, 52)، به دلایلی، نظر هرن را پذیرفتنی نمی‌داند: نخست اینکه وَر (var) زادگاه و محل تولّد فریدون است؛ دیگر اینکه شکل کوتاه شده «چهر» در زبان فارسی معمول نیست؛ گذشته از این، بیت به صورت موجود خود، معنایی ندارد. خود منشی‌زاده (Ibid, 52-53)، با توجه به قرینه‌ای در گزارش ابن اسفندیار (تاریخ طبرستان، ص ۵۹) درباره بنیاد شهر ساری، تعبیر دیگری در این مورد ارائه کرده است. براساس این گزارش، فرخان بزرگ، پادشاه طبرستان، به یکی از رجال مشهور دربار خود به نام باو دستور داد تا در دیه آوهر شهری بنیاد نهد؛ باو، در ازای دریافت رشوه از مردم آوهر،

شهر را در محلی دیگر، جایگاه کنونی شهر ساری، بنیاد نهاد. چون خیانتِ باو معلوم شد، شاه بر او خشم گرفت و محبوسش کرد و «به طریق آمل به دیه باوجمان او را بیاویخت - نام این دیه باوآویجمان از این سبب نهادند - و از آن رشوت دیهی بنیاد افگند و، چون تمام شد، دینار کفشین نام نهاد». منشی زاده بر آن است که در مصراع اول بیت مورد بحث نیز، *کر جهان کوس*، در واقع، تصحیف همین *باوآویجمان* است و ضرورتاً آن را باید به صورت *اوجمان* (*باوجمان*) کوس (قس دینار کفشین در گزارش ابن اسفندیار) تصحیح کرد. منشی زاده از این نیز فراتر می‌رود و با عنایت به اینکه یاقوت حموی (معجم البلدان، ج ۳، ص ۵۰۴) در میان روستاها و آبادی‌های آمل از دهی به نام *نامیه* یاد کرده است، در مصراع دوم بیت، واژه نام را نیز به نامی (به زعم وی منطبق با *نامیه* در معجم البلدان) و ندانی را به بدانی بدل می‌کند و بیت را چنین می‌خواند:

کجا اوجمان (باوجمان) کوش خوانی همی      جز این نیز نامی بدانی همی  
 یعنی «... جایی که آن را اوجمان (= آویجمان، یا باوجمان) کوش می‌خوانی؛ علاوه بر این، آن را با عنوان نامی دیگر نیز می‌شناسی».

استدلال منشی زاده مبنی بر اینکه *چهر* نمی‌تواند صورت مخفف چهار در زبان فارسی باشد، کاملاً صحیح است و، تا آنجا که نگارنده می‌داند، گونه *چهر* نه در متون فارسی آمده و نه در فرهنگ‌ها ضبط شده است و گویندگان زبان فارسی، هر جا که ضرورت ایجاد کرده، به جای چهار صورت چار را آورده‌اند؛ اما تصوّر منشی زاده در اینکه چون ور مسقط‌الرأس و زادگاه فریدون است و نمی‌تواند به عنوان محل اقامت و نشست فریدون در مدّ نظر باشد، قانع‌کننده نیست و شواهد موجود، چنان‌که اشاره خواهد شد، چنین نظری را تأیید نمی‌کند. علاوه بر این، رأی و نظر او درباره تصحیح بیت نیز متأسفانه یکسره مبتنی بر فرض و گمان است و هیچ پشتوانه‌ای نه در میان دستنویس‌های شاهنامه دارد و نه قراین خارج از متن مؤید آن است. آزادی عمل بیش از اندازه‌ای که منشی زاده در تصحیح متن اختیار کرده فرضیه او را سخت سست و بی اعتبار ساخته است.

استاد خالقی مطلق، پس از بررسی دستنویس‌های شاهنامه، ضبط «کر جهان‌گوش» را بر ضبط‌های دیگر ترجیح داده و در یادداشت‌های شاهنامه (بخش یکم، ص ۱۱۱)، ضمن یادداشت مربوط به بیت مورد بحث، اظهار کرده است که نظر هرن در اینکه *کر/کر جهان کوس* /گوش به اصل اوستایی *varəna čaθru.gaoša* بر می‌گردد، محتمل، اما تصحیح قیاسی

او و منشی زاده نامحتمل است. به نظر خالقی مطلق، مصراع یکم بیت را به دو گونه می‌توان خواند: ۱. کجا کز (از) جهان گوشه (گوش) خوانی همی یعنی «جایی که آن را گوشه جهان می‌خوانی»؛ ۲. کجا کر جهان گوش خوانی همی یعنی «جایی که نام آن را گوش جهان کر باد نهاده‌اند تا از چشم بد در امان باشد». خالقی مطلق، از این دو قرائت و تعبیر، وجه دوم را محتمل‌تر می‌داند و، در تأیید این احتمال، به باورداشت همسانی اشاره می‌کند که در شاهنامه، در مورد پسران فریدون و دختران شاه یمن نیز به چشم می‌خورد.

شواهد موجود حاکی از این است که استاد خالقی مطلق، با گزینش ضبط کر جهان گوش تا حدودی به ضبط اصلی این نام نزدیک شده اما هر دو تعبیری که این پژوهشگر در بخش یادداشت‌های شاهنامه ارائه کرده است کاملاً نشان می‌دهد که ایشان نیز صرفاً گرفتار توجیه ضبط دستنویس‌ها شده‌اند. استعمال ضمیر موصولی کجا در آغاز مصراع، که، بدون تردید، مرجع آن ناموربیشه در مصراع دوم بیت نخست است، و تصریح فردوسی در مصراع دوم بیت دوم که این بیشه نامی جز این ندارد، هیچ‌یک از تعبیر خالقی مطلق را بر نمی‌تابد. گذشته از این، چنان‌که بر مبنای شواهد موجود می‌توان داوری کرد، چنین می‌نماید که، برخلاف نظر استاد خالقی مطلق، هُرن، در تصحیح قیاسی خود، چندان بیراه نرفته است و دست کم پیشنهاد او درباره تصحیح کر/کز به صورت گر منطقی می‌نماید.

جیحونی، در مقدمه و یادداشت‌های خود بر شاهنامه فردوسی، که با تواضع و فروتنی بر آن عنوان «کتاب صفر» نهاده، تذکر داده است که گره بیت مورد بحث با نسخه‌های شاهنامه گشوده نمی‌شود و ظاهراً از هیچ‌یک از متن‌های کهن فارسی نیز نمی‌توان برای یافتن ضبط اصلی بیت سود جست. بر همین اساس، وی - با عنایت به مطالب آبان‌یشت، بند ۳۳؛ وندیداد، فرگرد اول، بند ۱۸؛ و گزارش بندهش درباره سرزمینی به نام ور چهارگوش، که در گزارش حاضر با تفصیل بیشتری بدان خواهیم پرداخت - صورت صحیح این نام‌جای را «ور چهارگوش» دانسته و یادآور شده است که این نام در شعر فردوسی به ضرورت وزن «ور چهارگوش» خوانده می‌شود و تمامی جوهری که در نسخه‌ها آمده مصحح آن است (← شاهنامه فردوسی، دفتر صفر، ص ۱۲۱-۱۲۲). بر پایه چنین استدلالی، جیحونی در متن شاهنامه (ج ۱، ص ۷۳، بیت ۱۱۲۳) بیت را به صورت زیر تصحیح کرده است:

کجا وُر چهارگوش خوانی همی جز این نیز نامش ندانی همی

قراین موجود نشان می‌دهد که ضبط مختار جیحونی نزدیک‌ترین صورت ممکن به ضبط اصلی این نام‌جای در شاهنامه فردوسی است اما ضبط نهایی نیست. احتمال اینکه لفظ جهان در این نام، با آنکه مضبوط همه دستنویس‌های شاهنامه است، مصحف چهار باشد حدسی است کاملاً هوشمندانه و مقرون به صواب؛ اما گزینش صورت نزدیک به اصل پهلوی War به جای کر/کز درست نمی‌نماید بلکه، به شرحی که خواهد آمد، لفظ کر به همین صورت که در برخی از دستنویس‌ها آمده کاملاً قابل توجیه است.

کهن‌ترین منبعی که، در آن، به زادگاه فریدون اشاره شده، فرگرد نخست وندیداد است که، در بند هفدهم آن، از سرزمینی به نام varəna- ملقب به caθru.gaoša «چهارگوش» یاد شده و زادگاه فریدون به شمار آمده است. آوانوشت متن اوستایی و ترجمه فارسی این گزارش چنین است:

caθrudasəm asanḥəm šōiθranəmca vahištəm frāθβərəsəm azəm yō ahurō mazdā varənəm yim caθru.gaošəm yahmāi zaiiata θraētaonō jaṇta azōiš dahākāi...

«چهاردهمین بهشت [جای] از جای‌ها و روستاها، من که اهورامزدا [هستم]، وُرِنِ ی چهارگوش، را آفریدم، جایی که فریدون، اوژننده اژی دهاک، زاده شد...»

علاوه بر این، در آبان‌یشت، بندهای ۳۳-۳۵؛ در واسپ‌یشت، بندهای ۱۳-۱۵؛ رام‌یا وایویش، بندهای ۲۳-۲۵؛ و اردیشت بندهای ۳۳-۳۵، فریدون، در همین سرزمین، به پیشگاه ایزدان و ایزدبانوانی که یشت‌های یاد شده به ستایش آنان تخصیص یافته است، صد اسب نر، هزار گاو، و ده هزار گوسفند قربانی می‌کند و از آنان می‌خواهد تا نعمت پیروزی بر ازدهای سه‌پوزه (-θrizafan)، سه‌سر (-θrikamərəða)، و شش‌چشم (-xšuuas.ašī) را بروی ارزانی دارند و این ایزدان حاجت او را برآورده می‌کنند. این گزارش تردیدی برجای نمی‌گذارد که varəna- نه‌تنها محل تولد فریدون بلکه حوزه پهلوانی و جایگاه نبرد تن‌به‌تن او با اژی دهاک نیز بوده و، بر همین اساس، ایرادی که منشی‌زاده در مخالفت با نظر هرن اقامه کرده است نمی‌تواند مقبول باشد.

مترجمان پهلوی وندیداد، که نام این سرزمین را با توجه به املائی اوستائی‌اش، به صورت Warn ī čahār-gōš بازنویسی کرده‌اند، آن را با Padišxwāgar Dēlam و یا، مطابق

قول برخی دیگر از مفسران، با Kirmān تطبیق داده و در توجیه چهارگوش بودن آن آورده‌اند:

uš čhār-gōših ēd kū rāh čahār andar ēstēd hast kē ēdōn gōwēd kū šahristān-iš dar čahār ast (JAMASP, 1907: 17).

«و او را چهارگوشی اینکه، اندران، چهار راه وجود دارد، [کسی] هست که ایدون گوید که شارستان (= مرکز) آن را چهار در است». (قس Herzfeld 1947: 765; Anklēsaria 1949: 11-12)

نام این سرزمین در بندهش دو بار به صورت جالب War ī čahār-gōš آمده است که، به گمان من، به راحتی می‌تواند ضبط نهائی نام‌جای مورد بحث در شاهنامه را تعیین کند. بار اول، از آن، در ردیف شهرهای نامی ایران‌شهر یاد شده است. گزارش مؤلف بندهش در اینجا قطعاً متضمن دخل و تصرفاتی مبتنی بر مطالب فرگرد اول و ندیداد است. در این بخش از بندهش (دستنویس TD2 ص ۲۰۸، س ۶-۹)، درباره این سرزمین می‌خوانیم:

čahārdahom War ī čahār-gōš pahlom dād ast Dunbāwand uš čahār-gōših ēd kū čahār sōg ast, gōwēd kū [az] čahār sar ī dih āb andar ō šahr āyēd...

«چهاردهم، ور چهارگوش بهترین [سرزمین] آفریده شد [که] دنباوند است و او را چهارگوشی اینکه چهارسوی (= چهار گوشه) است، گوید که [ز] چهار سر (= گوشه) دیه، آب به شهر اندر آید...». (قس بهار، ص ۱۳۴)

بار دیگر، در ذکر اقامتگاه‌هایی که کیان به فرّه کردند، از اقامتگاهی یاد شده است که فریدون در این سرزمین ساخته بوده است (← بندهش، دستنویس TD2، ص ۲۰۹، س ۶-۷):

ēk ān ī Frēdōn kird pad Padišxwārgar, War ī čahār-gōš Dunbāwand...

«یکی آن که فریدون کرد به پیشخوارگر، به ور چهارگوش، دنباوند».

بر اساس این گزارش‌ها، تردیدی بر جای نمی‌ماند که سرزمین varəna čaθru.gaoša، زادگاه فریدون و حوزه پهلوانی او در اوستا، دست کم در عصر ساسانیان، با عنوان Warn/ War ī čahār-gōš شناخته می‌شد و از آبادی‌های مناطق جنوبی حاشیه دریای خزر به شمار می‌رفت. بر پایه یکسان‌شمی varəna- با پیشخوارگر دیلم در گزارش مترجمان و شارحان پهلوی و ندیداد، نخستین بار هوگ (Haug 1907, 230 n.1) احتمال داد که varəna- باید همان گیلان باشد. بعدها آندرئاس و، به پیروی از او، کریستن سن (Christensen 1943, 49-50)

و هرئسفلد (Ibid: 767)، ضمن تأیید این احتمال، از لحاظ ریشه‌شناختی، لفظ «گیل» در «گیلان» را هم مأخوذ از *-varnya\**، صفتی مشتق از *-varna\**، تصور کردند؛ اما هنینگ (HENNING 1974: 53)، در مقاله‌ای، صحت چنین اشتقاقی را مردود دانست و یادآور شد که احتمال تحوّل *-arny* به *ēl* (قس مأخوذ از *-zarənya*) و تبدیل *vē* به *gē* در زبان‌های ایرانی غربی بعید است. خود هنینگ (Ibid: 52-53)، به پیروی از رأی لوی، مبنی بر انطباق *-vačəkərəta* با قندهار (*Gandhāra*)، بر آن است که *varəna*— که نامش، در فهرست ایالات مذکور در فرگرد اول وندیداد، پیش از *hapta hōndu* آمده است— باید با ناحیه *varnu* در سنسکریت و آئورنوس (*Ἄορνος*) اسکندر، یعنی همان ناحیه بونر (*Buner*) کنونی یکی باشد (قس 1980: 48). ناگفته نماند که پلینی (6, 25, 92) نیز، از شهری در ناحیه هندوکش با نام *Cartana* (چهارگوش)، به عبارت

*Cartana oppidum sub Caucaso quod postea Tetragonis dictum.*

«کارتنا، شهری [است] در دامنه قفقاز (= هندوکش) که بعدها تراگونیس (= چهارگوشه) خوانده شد».

(← Humbach-Ichaporla 1998, 100)

یاد کرده است که، به گمان منشی زاده (IMonchi-Zadeh, 129-130) با *varəna caθru.gaoša* یکی است. (Gnoli, 49-50)

هرچند بر سر صحت و درستی نظر هنینگ درباره مطابقت *varəna* با ناحیه بونر (*Buner*) دیگر تردیدی وجود ندارد، نباید فراموش کرد که، چند صباحی پس از گسترش و نفوذ آیین زردشتی در مغرب ایران، مغان مادی آگاهانه کوشیدند تا تاریخ و سنت زردشتی را نیز از مشرق ایران به ایالات غربی به‌ویژه ماد و آذربایجان منتقل کنند. آنان، از این راه، جهات و افق جغرافیائی اوستا را تغییر دادند و محل رودها، دریاها، کوه‌ها، و اماکن مقدس مذکور در متون اوستایی را در مغرب ایران زمین تعیین کردند (Nyberg 1938, 400-402). بدین قرار، ناحیه *varəna* نیز، به عنوان زادگاه فریدون، به لحاظ اهمیتی که در سنت‌های حماسی داشت، به‌رغم آنکه در اصل جزء ایالات شرقی بود، در مغرب جای گرفت.

در برخی از منابع عصر اسلامی نیز، اشاراتی هست که نشان می‌دهد گروهی از ایرانیان، سرزمین تقریباً ناشناخته‌ای به نام *ور* را زادگاه فریدون می‌دانستند و، هرچند با موقعیت اصلی جغرافیائی آن آشنایی نداشتند، کوشش می‌کردند آن را با ناحیه نسبتاً

وسیعی از سواحل جنوبی دریای خزر یعنی گیلان و دیلمان و بخش‌هایی از طبرستان مطابقت دهند. ابن اسفندیار (ص ۵۷) می‌گوید که فریدون به دیه ور، که قصبه لاریجان است، از مادر در وجود آمد. سپس، در ذکر اخبار خروج فریدون و اسارت ضحاک، آورده است که مسقط‌الرأس فریدون پایان دنیاوند و نشست جای او همیشه بوده است و «هنوز اطلال و دمن سرای او به موضعی که بانصران گویند ظاهر و معین است و گنبد‌های گرم‌اوه و آثار باقی و خندقی که از کوه تا دریا فرموده بود پیدا؛ و من جمله آنها را به نوبت‌ها مطالعه کرده‌ام» (ابن اسفندیار، ص ۵۸). گزارشی شبیه روایت ابن اسفندیار را، ظهیرالدین مرعشی (ص ۱۱-۱۲) آورده و ورا<sup>۱</sup>، زادگاه فریدون، را قصبه لارجان معرفی کرده است.

تردیدی نیست که، در گزارش ابن اسفندیار، آثار و ابنیه کهن و تاریخی موضع بانصران، که ظاهراً در میان عوام بنای آنها به فریدون نسبت داده می‌شد، اطلال و دمن سرای این شهریار اساطیری ایران به شمار آمده است. به نظر می‌رسد ابن اسفندیار و مرعشی آگاهی دقیقی از محل و نداشتند حتی تردید مرعشی در اینکه محل نشست فریدون همیشه کوتی بانصران بوده است یا همیشه اهلم (مرعشی، ص ۱۳) مؤید این مدعاست. ظاهراً چنین روستایی در لاریجان وجود خارجی نداشته است. در آثار ممالک‌نویسان عصر اسلامی از جمله المقدسی، ابن خردادبه، اصطخری، و یاقوت حموی نیز که توضیحات دقیق و جالبی درباره شهرها و آبادی‌های طبرستان و دیلمان ارائه کرده‌اند، اشاره‌ای بدان نشده است. مع‌هذا نمی‌توان تردیدی داشت که قول ابن اسفندیار و مرعشی در این باره بر سنت نسبتاً کهنی مبتنی است که به‌گونه‌ای در برخی از کتب پهلوی هم انعکاس یافته است.

در شاهنامه فردوسی نیز، اشاره‌ای غیر مستقیم به این معنی رفته است که گیلان بخشی از حوزه فرمانروایی فریدون بوده و گیل مردان و جنگجویان گیلی، در واقع پیکره اصلی سپاه او را تشکیل می‌دادند. ابیات زیر، که در توصیف استقبال فریدون و سپاهیان از منوچهر آمده است، کاملاً مؤید این معنی است:

۱) بی‌گمان، در عبارت «افریدون به دیه ورک» که قصبه آن ناحیه است در وجود آمد» از مرعشی، ضبط «ورک» نادرست و اشتباه مصحح است و ضبط «ور کی» را باید از حاشیه به متن برد و عبارت را چنین خواند: «افریدون به دیه ور، کی (= که) قصبه آن ناحیه است، در وجود آمد».



چُن آمد به نزدیکِ نَمِیْشه باز	نیا را به دیدار او بُد نیاز
... برآمد ز در ناله کَرِه نای	سراسر بجنید لشکر ز جای
... ز دریای گیلان چُن ابر سیاه	دُمادُم به ساری رسیده سپاه
به زَرین ستام و به زَرین کمر	به سیمین رکیب و به زَرین سپر
ابا گنج و پیلان و با خواسته	پذیره شدن را بیاراسته
... همه گیل مردان چو شیر یله	ابا طوقِ زَرین و مشکین کله
... درفش فریدون چو آمد پدید	سپاه منوچهر صف برکشید

(شاهنامه، ج ۱، ص ۱۵۴-۱۵۵، ابیات ۱۰۳۹-۱۰۵۰)

پیش‌تر یادآوری شد که نام زادگاه فریدون، در ترجمه پهلوی وندیداد، به صورت Warn ī čahār-gōš و، در بندهش، به صورت War ī čahār-gōš آمده است. این دو گواهی مهم، از یک سو، و اهمیت و نقش فریدون در تاریخ روائی ایران، از دیگر سو، تقریباً تردیدی برجای نمی‌گذارد که نام این سرزمین، به عنوان زادگاه فریدون، در خداینامه پهلوی هم آمده بوده است. اما باید دید که، از دو صورت مذکور یعنی Warn در ترجمه پهلوی وندیداد و War در کتاب بندهش، احتمال حضور کدامیک در خداینامه بیشتر است. با عنایت به اینکه گروه آوائی -rn- ایرانی باستان در میان واژه در پهلوی اشکانی باقی می‌ماند و در فارسی میانه به -rr- تبدیل می‌شود (قس اوستایی -zaranaēna-، پهلوی اشکانی zarnēn، فارسی میانه zarrēn، فارسی نو «زَرین»)، گونه Warn در ترجمه پهلوی وندیداد را می‌توان یا دخیل از پهلوی اشکانی دانست و یا حاصل دوره‌ای به شمار آورد که هنوز -rn- به -rr- مبدل نشده بوده و، به صورت عالمانه، به دوره میانه راه یافته بوده است. احتمال دیگری، که چندان بعید هم نمی‌نماید، این است که شاید مترجمان پهلوی صرفاً اصل اوستائی varəna- را در ترجمه خود به صورت (= Warn) wln بازنویسی کرده باشند. در هر حال، مجموع این قرائن حاکی از آن است که گونه Warn نمی‌تواند شکل رایج این نام‌جای در فارسی میانه بوده باشد و احتمال اینکه نام زادگاه فریدون در خداینامه هم به صورت Warn آمده باشد کمتر است. به همین لحاظ به نظر می‌رسد که یگانه وجه ممکن و محتمل نام این سرزمین در خداینامه همان گونه War باشد که در بندهش آمده است. قوانین آوائی ناظر بر تحولات آوائی زبان فارسی نیز آن را تأیید می‌کند بدین معنی که گونه

اوستائی *varəna-*، با تحوّل *rn-* به *rr-* در فارسی میانه، نخست به صورت *Warr* سپس با ساده شدن *rr-* به *r*، به صورت *War* درآمده است. گواهی‌های اوستائی، ترجمه پهلوی و نداد، و هر دو گزارش بندهش که پیش‌تر بدان‌ها اشاره شد نشان می‌دهند که *War* همه‌جا با صفت یا لقب *čahār-gōš* شناخته می‌شده است. بر همین اساس، می‌توان یقین داشت که نام زادگاه فریدون در خداینامه پهلوی، همسان با ضبط بندهش، به صورت *War ī čahār-gōš* آمده بوده است. به گمان من، همین شکل در خداینامه است که به برخی از منابع عصر اسلامی راه یافته اما متعاقباً، به دلیل ناشناخته بودن، دچار تصحیف و گشتگی شده است. البته تردیدی نیست که گونه مذکور صرفاً به همان صورت پهلوی خود به فارسی دری انتقال نیافته بلکه قطعاً در مواردی دستخوش تغییرات و تحولات آوایی شده و تا حدودی از اصل پهلوی خود متمایز گشته است. حال باید دید که صورت پهلوی *War ī čahār-gōš*، با در نظر گرفتن همه احتمالات، در فارسی دری به چه صورت یا صورت‌هایی ممکن است ظاهر شود. برای یافتن پاسخی مناسب، ضرورت دارد چند قاعده مهم آوایی در تحوّل زبان فارسی یادآوری شود. واج *w*، پیش از مصوّت *a* در آغاز واژه، یا بدون تحوّل آوایی از فارسی میانه به فارسی نو می‌رسد یا به *b* مبدّل می‌شود چنان‌که واژه پهلوی *warz* به معنی «کشت، زراعت»، یک بار، بدون تحوّل *w* به صورت *ورز* به فارسی رسیده و یک بار، با تحوّل *w* به *b*، بدل به «برز» شده است (← لغت‌نامه دهخدا، ذیل «ورز» و «برز»؛ نیز ← Nyberg 1974, 2/204). در مواردی نیز، *wa* در آغاز واژه به *ga* بدل می‌شود (قس پهلوی *wardēnīdan*، فارسی نو «گردانیدن»). با توجه به این تحوّل آوایی و نیز با عنایت به اینکه واژه‌ای ممکن است هم به صورت تحوّل یافته و هم بدون تحوّل یعنی به دو صورت به فارسی دری رسیده باشد، می‌توان تصوّر کرد که واژه *War* نیز، چنان‌که در واژه *ورز* و *برز* دیده می‌شود، بر همان قاعده، به دو صورت به فارسی رسیده باشد: یک بار، بدون تحوّل آوایی، به صورت *ور* که، به گمان من، باید همان صورتی باشد که در گزارش ابن اسفندیار و ظهیرالدین مرعشی مشاهده می‌شود؛ بار دیگر، با تبدیل *wa* به *ga*، به صورت *گر* و، با صفت چهارگوش، به صورت *گر چهارگوش*. به گمان من، این همان صورتی است که باید در میان ضبط‌های دستنویس‌های شاهنامه سراغ گرفت. خوشبختانه، با بررسی دقیق دستنویس‌های شاهنامه، می‌توان به نتایج بهتر و

روشن‌تری دست یافت. با توجه به اینکه حرف‌های ک و گ در دستنویس‌ها غالباً به یک صورت نوشته می‌شوند، می‌توان یقین داشت در دستنویس‌های س، ل<sup>۲</sup> (و باقدری تردید، در دستنویس فلورانس)، که این نام به صورت کر (فلورانس: کر/کز؟) ضبط شده، کهن‌ترین و اصیل‌ترین املا حفظ شده است. اما باید به یاد داشت که، در این دستنویس‌ها، کر کتابتی به جای گر است و ربطی به صورت کوتاه شده کر باد ندارد. ضبط «کز» در دستنویس‌های ل، ق<sup>۱</sup>، ب، وین، و سن ژوزف قطعاً مصحح همین لفظ و ضبط از در ق<sup>۱</sup> و در و املاهای جدیدی است از کز. کتابت جزء پایانی این نام به صورت کوش (=گوش) در دستنویس‌های ل، ق<sup>۱</sup>، وین و سعدلو باقی مانده است. مورد اخیر را ضبط «جوش» در سن ژوزف نیز تأیید می‌کند. ضبط «کوس» در س، ل<sup>۲</sup>، ق<sup>۱</sup>، ب، و در و مصحح همین کوش=گوش است؛ ضبط کوشه در دستنویس فلورانس، به‌رغم قدمت این دستنویس، تحریف ناشیانه گوش است. یگانه جزئی در این نام‌جای که به ناچار باید تصحیح قیاسی شود لفظ جهان است که بر اساس قراین مذکور، بی‌گمان گشته چهار است.

بدین قرار، جمیع موارد مذکور، کاملاً نشان می‌دهد که فردوسی، نام جایگاه و محل نشست فریدون را مطابق منبع مورد استفاده خود، یعنی شاهنامه ابومنصوری، به صورت گز چهارگوش ضبط کرده بوده، گو اینکه این نام به ظاهر برای خود او نیز ناشناخته بوده است و این معنی تا حدودی از قول خود وی (جز این نیز نامش ندانی همی) مستفاد می‌شود. اما بعدها کاتبان، به دلیل ناشناخته بودن گر چهارگوش، آن را به صورت کز جهان گوش (شاید در معنی «گوشه‌ای از جهان») تحریف کرده و به گمان خود کوشیده‌اند تا ترکیب معنی روشن‌تری داشته باشد. هرگاه پیشنهاد ما درباره تصحیح این نام‌جای پذیرفتنی باشد، شاهد دیگری به دست خواهد آمد دال بر اینکه فردوسی، برخلاف تصور برخی از پژوهشگران، اثر خود را از روی متنی مکتوب سروده است.

## منابع

ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد بن حسن، تاریخ طبرستان، تصحیح عباس اقبال، کتابخانه خاور، تهران ۱۳۲۰.  
بندش، دستنویس TD2، به کوشش ماهیار نوابی، محمود طاووسی، مؤسسه آسیائی دانشگاه شیراز، شیراز ۱۳۵۷.

بهار، مهرداد، بندش، انتشارات توس، تهران ۱۳۶۹.

خالقی مطلق، جلال، یادداشت‌های شاهنامه، مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۸۹.  
فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۸۶.

—، شاهنامه، به کوشش مصطفی جیحونی، اصفهان ۱۳۷۹.

—، شاهنامه، عکس دستنویس موجود در کتابخانه ملی وین، به نشانی MIXT 378 مورخ ۸۸۲  
—، شاهنامه فردوسی همراه با خمسة نظامی (معروف به شاهنامه سعدلو)، چاپ عکسی از روی نسخه متعلق  
به مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی (قرن هشتم هجری)، با مقدمه فتح‌الله مجتبابی، تهران ۱۳۷۹.  
—، شاهنامه، چاپ عکسی دستنویس لندن، مورخ ۶۷۵، به کوشش ایرج افشار و محمود امیدسالار، تهران ۱۳۸۴.

—، شاهنامه، نسخه برگردان دستنویس سن ژوزف، به کوشش ایرج افشار، محمود امیدسالار، و نادر  
مطلبی کاشانی، تهران ۱۳۸۹.

لغت‌نامه دهخدا، چاپ دوم از دوره جدید، انتشارات دانشگاه تهران، تهران ۱۳۷۷.  
مرعشی، ظهیرالدین، تاریخ طبرستان و رویان و مازندران، به اهتمام پرنهارد دارن، چاپ افست، تهران ۱۳۶۳.  
یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابو عبدالله، معجم البلدان، به کوشش فردیناند ووستنفلد، لایپزیک ۱۸۶۶.

ANKLESARIA, B. T. (1949), *Pahlavi Vendidad*, Bombay.

CHRISTENSEN, A. (1943), *Le premier chapitre du Vendidad et l'histoire primitive des tribus iraniennes*,  
KØbenhavn.

GNOLI, G. (1980), *Zoroaster's Time and Homeland*, Naples.

HAUG, M., (1907), *Essays on the Language, Writings and Religion of the Parsis*, London (rep.  
Amsterdam 1971).

HENNING, W. B., (1947), Two Manichaean Magical Texts, with an Excursus on the Parthian ending  
-ēndēh, *BSOAS*, 12, 1, pp. 39-66.

HERZfeld, E. (1947), *Zoroaster and his World*, 2 vols. Princeton.

HORN, P., (1903), *Šāhnāme*, 64-48. *ZDMG*, 57, p. 176.

HUMBACH, H. and P. R. ICHAPORIA (1998), *Zāmyād Yasht, Yasht 19 of the Younger Avesta*,  
Wiesbaden.

JAMASP, D. H. (1907), *Vendidad, Avesta Text with Pahlavi Translation and Commentary, and  
glossarial Index*, vol. 1, the Text, Bombay.

MONCHI-ZADEH, D. (1975), *Topographisch - Historische Studien zum Iranischen Nationalepos*,  
Wiesbaden.

NYBERG, H. S. (1938), *Die Religionen des alten Iran*, Leipzig (rep. Osnabrück 1966).

— (1947), *A Manual of Pahlavi*, vol. 2, Wiesbaden.

